

عدم امکان اتصاف واجب بالذات به وجود خاص

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل (۱۱).

فی أنّ العدم الخاصّ ینحوّ هل یجوزُ اتصاف الواجب بالذات به.^۱

این بحث بسیار مهمی است که البته نسبت به خصوصیت قضیه احتیاج به توضیح دارد که من در نظر داشتم این بحث - حقایق ماهیات - را در این جلسه مطرح بکنیم ولی به نظر می‌رسد که این مسئله را برای آخر این بحث بگذاریم و آن نظری که در این قضیه مطرح شده و همین‌طور نظر صدر المتألهین را که در قبال آن هست مطرح بکنیم تا بعد از انشاءالله به همان مسئله‌ای که مدت‌ها ذهن ما را گرفته بود که یک بحث نسبتاً مفصّلی نسبت به حقیقت ماهیات است مطرح بشود.

بحث ما این است که آیا می‌شود واجب بالذات متصف به عدم که از عدم خاص به وجود خاص تعلق گرفته است بشود یا نه؟ یا اینکه مستحیل است

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۸.

که واجب بالذات متصف به عدم خاص بشود که آن عدم خاص تعلق به وجود خاص دارد و یا به عبارت دیگر آیا واجب بالذات می‌شود متصف به وجود خاص بشود؟ چون وجود خاص وجود محدود است که تعلق به ماهیات گرفته است و طبعاً هر ماهیتی از نظر ماهیتی خودش ممکن است و در او نقصان و تخلُّق عدم هست و فقط آن واجب بالذات است که در او مرحله صمدیت و مرحله غناء ذاتی محقق است و وجود بالصرافه او همه موجودات را شامل می‌شود و دربر می‌گیرد. در اینجا حکما نظریه‌ای را در باب تشکیک در وجود مطرح می‌کنند که اگر رفقا در نظر داشته باشند مرحوم کمپانی در مباحثات خودشان با مرحوم سید احمد قائل به این نکته بودند و آن تفریق بین مراتب وجود **شدتاً، قوتاً، فعلیتاً، ضعفاً، نقصاناً و استعداداً** است.

مسئله مورد بحث در تشکیک وجود

در مسئله تشکیک در وجود صحبت در این است که مرتبه مادون گرچه از نقطه نظر حقیقت وجود با مرتبه بالا اشتراک در مفهوم دارد اما از نقطه نظر هویت خارجی دارای افتراق است و مقام واجب

بالذات مقام اعلیٰ از وجود است و مقام ممکنات **إلیٰ أدنی المراتب** مراتب مختلفه محدود در وجود هستند. بر این اساس گرچه وجود یک مفهومی است که شامل همهٔ تشخصات خارجی می‌شود ولی درعین حال آن مرتبهٔ ذات با آن شدت وجودی خودش با مراتب مادون تفاوت دارد. روی این جهت است که این بحث در اینجا قرار می‌گیرد که آیا واجب بالذات می‌تواند متصف به عدم خاص بشود یا نمی‌تواند؟ یعنی مرتبهٔ واجب بالذات می‌تواند تنازل پیدا کند و وجودات خاصه را بگیرد؟ وجودات خاصه‌ای که محفوف به عدم و عدم خاص هستند؛ عدم وجوب ذاتی، عدم غنای ذاتی، عدم صمدیت و عدم استقلال که ممکنات متصف به آن هستند، آیا وجود واجب بالذات متصف به این عدم خاصه‌ای که ممکنات متصف به آن هستند، هست یا نه؟! خب طبعاً جواب ممتنع است و وجود واجب متصف به هم‌چنین وجودات خاصه‌ای که دارای عدم هستند، نخواهد شد.

این کلامی است که قائلین به عدم اتصاف واجب

بالذات این را مطرح کردند و مثال‌هایی هم برای این مطلب آورده‌اند و گفته‌اند که چطور اینکه نمی‌توانیم بعضی از انحاء وجودات را بر بعضی انحاء دیگر حمل کنیم مثلاً نمی‌توانیم وجود واجب بالذات وجودات ممکنات را بر وجودات ممکنات حمل کنیم. وجودات ممکنات وجود معلولی و ممکن هستند ولی واجب بالذات وجودش فرق می‌کند. پس باینکه هر دو دو نحوه از وجود است و هر دو در مفاهیم وجودی اشتراک دارند ولی این باینکه یکی از این دو مفهوم یا دو مصداق را بتوانیم حمل بر مصداق دیگر بکنیم، منافات ندارد. همین‌طور نمی‌توانیم بعضی از اعدام را حمل بر ممکنات کنیم باینکه این ممکن است ولیکن امکان آن دلیل بر این نیست که بتوانیم هر عدمی را حمل کنیم مثلاً عدم وجود معلول با وجود علت، خودش عدم است اما شما می‌توانید ممکنات را متصف به این عدم بکنید؟! نه خیر! چون با وجود علت، وجود معلول برای ممکنات ثابت است بنابراین عدم بر آنها حمل نمی‌شود چون عدم خاصه است گرچه عدم عام بر ممکنات حمل می‌شود مانند اینکه وجود عام و

وجود مطلق بر ممکنات حمل می‌شود ولی نسبت به عدم خاص باید ملاحظه بشود که آیا ماهیت ممکن تأبّی از تقبل این اتصاف دارد یا ندارد؟ اگر تأبّی نداشت متصف به عدم می‌شود و اگر تأبّی داشت متصف نمی‌شود و همین‌طور ذات واجب به همین کیفیت است. ایشان در اینجا مثال‌هایی را می‌زنند که می‌خواهند با آنها این مطلب را اثبات کنند گرچه مسئله جای اشکال هست و مرحوم آخوند در درس بعد نسبت به نقاط ضعف این تذکر می‌دهند.

بیان مثال برای عدم امکان اتصاف واجب بالذات به وجود خاص

المشهور من أقوال الحكماء أن بعض أنحاء الوجود بخصوصه مما يمتنع بالنظر إلى الحقيقة الواجبية و ذلك مما لا ينافي كونه واجب الوجود بالذات كما أن امتناع نحو من الوجود للممكن لا يخرجُه عن حدّ الإمكان الذاتي و لا ينافيه بل يؤكده و يقرر إمكانه.

[مشهور از اقوال حکماء این است که] بعضی از

انحاء وجود بخصوصه از آن چیزهایی است که به نظر حقیقت واجبیه ممتنع است. ما نمی‌توانیم حقیقت واجبیه را به بعضی از انحاء وجود متصف کنیم - مثلاً وجود ممکن - و این عدم اتصاف ذات واجب به این نوع از وجودی که محفوف با نقصان است منافات با واجب الوجود بودن آن ندارد همان‌طوری که امتناع یک قسم از وجود برای ممکن که وجود واجب الوجود باشد این را از حدّ امکان

ذاتی خارج نمی‌کند. شما واجب الوجود را نمی‌توانید بر ممکن بالذات حمل کنید حالا چون نمی‌توانید حمل کنید بنابراین این ممکن بالذات از ممکن بودن خارج می‌شود؟! چون در اینجا امتناع هست پس این دیگر ممکن نیست؟! حالا چون این ممکن بالذات است بنابراین این امکان اقتضاء می‌کند هر نوع وجودی را برای آن حمل کنیم؟! نه خیر! منافاتی ندارد که شیئی هم ممکن باشد و هم با وجود واجب الوجود بودن بر او ممتنع باشد. بلکه تأکید امکان ذاتی را می‌کند و امکان او را بهتر تثبیت می‌کند.

و كذلك امتناع نحو من العدم بخصوصه بالقياس إلى ذات الممكن مما لا يَأْبَى عَنْهُ طبيعته الممكن و مفهوم الإمكان و كذا امتناع بعض أنحاء العدم بالقياس إلى الممتنع بالذات كالعدم المسبوق بالوجود.

مثال دیگر اینکه یک عدم بخصوصه ممتنع به قیاس به ذات ممکن باشد مثل عدم تحقق معلول با وجود علت که این خود عدم است دیگر! آیا شما می‌توانید ممکن ذاتی را متصف به این کنید؟! نمی‌توانید! ممکن ذاتی آن است که با تحقق علت این هم محقق خواهد شد. حالا بیایید بگویید که نه! ممکن ذاتی آن است که می‌شود با وجود علت محقق نشود. پس امتناع نحوی از عدم به خصوص به قیاس

به ذات ممکن، طبیعت ممکن آبی از این نیست. حالا که ممکن، ممکن است بنابراین هر باری بر روی دوش او بگذاریم؟! نه! دیگر آن قدر هم گردش نازک نیست که شما بخواهید او را متصف به هر وصف بکنید!

و **كَذَا امْتِنَاعٍ بَعْضِ اَنْحَاءِ الْعَدَمِ...** و همین طور

مثال دیگر امتناع بعضی از انحاء عدم است. این هم همین طور است، فرض کنید شما ممتنع بالذات را به عدم مسبوق به وجود متصف کنید؛ ممتنع بالذات به یک عدمی متصف می شود که آن عدم مسبوق به وجود است. گرچه در اینجا مفهوم عدم به کار رفته است ولی عدم مخصوص است، عدم مسبوق به وجود با عدم مطلق دوتاست و ممتنع بالذات آن ماهیتی است که در هر حالی حکم امتناع ذاتی بر او بار می شود، نه اینکه عدم مسبوق به وجود، عدم مسبوق به وجود مربوط به امکان ذاتی است و مربوط به ممتنع بالذات نیست. پس باز هم در اینجا می بینیم باینکه یک شیئی ممتنع بالذات است ولی این طور نیست که بتوان هر عدمی را بر آن بار کرد و متصف

کرد، باید عدم لایق آن را به آن حمل کرد و متصف
کرد.^۱

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

^۱ . تلمیذ: کسانی که شغلشان در سفر است و قاعدتاً شش ماه، هفت ماه یا هشت ماه همین طور متناوب یک جا هستند، یک وقت ده روز یا یک وقت دو ماه برای کار به جاهای مختلف می‌روند، نماز و روزه اینها به چه صورت است؟

استاد: آن غیر این است، من حیث المجموع عرف اینها را کثیر السفر به حساب می‌آورد، بلکه یک ماه در منزلشان باشند.

تلمیذ: شاید اصلاً دو یا سه ماه به منزلشان بروند ولی وقتی برای کارشان در سفر هستند یک وقت سه ماه در یک جا بمانند و یک وقت یک ماه و یک وقت هم دو روز بمانند، بستگی به سفرشان دارد.

استاد: خب من حیث المجموع در طول سال اگر حساب شود [چقدر می‌شود]؟!

تلمیذ: مثلاً هشت یا نه ماه نیستند.

استاد: بله، آنها کثیر السفر هستند.

تلمیذ: یعنی باید نمازشان را درست بخوانند ولو اینکه دو روز بمانند یا ده روز بمانند.

استاد: بله، روزه‌شان هم باید بگیرند.

تلمیذ: از شش ماه بیشتر باشد؟! غالب باشد؟!

استاد: غالب باشد او کثیر السفر محسوب می‌شود.